



نفسه با عقل و سبب تباری کرد
دردی خالی از زینب و فرار
بخواهد روزی از هم ناز
بود پیش پادشاه
دشمنان در نظرش آید
جوب و خوشدل و کلین دروم
نفسه با عقل و سبب تباری کرد

سبز در سبز چون فرشته باغ
دل نشادی و زخمی سپید
باغ و انکه چو باغ بهار
خواست تا بر شکر کشاید
برشته انکه کشد پرده راز
همه جانها خدای جان تو باد

چرخ سبز بر کشید ماه
شبه بر افروخت چو سبز چراغ



چونکه روز دوشنبه که شاه
رخت را سوی سبز کشید برد
چون برین سبزه زهر دوار
زان خود مند سبزه سبز از گداز
پری انکه که برده بود عاز
گمشدای جان ما ز جان تو شاه

چون در او سبزه ماه خام
فغان از سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه
ماه از او سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه
صوفی که زخمی در وقت جان
ایمان بود صدمه زان

تخت را با یکای از دست
همه عالم بدر گشت محتاج
بر کشاد از عقیق چشمه شد

تاج و دست آستان در گامت

تاج و دست آستان در گامت

همه دست و دست خرم گامت
کوهرت عهد ملک در تاج
چون دعا کرد بر سر پر بلند



چون در او سبزه ماه خام
فغان از سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه
ماه از او سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه
صوفی که زخمی در وقت جان
ایمان بود صدمه زان